

بررسی نظریه شناخت فارابی و دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت (با تأکید بر برنامه درسی)

دکتر محمدحسن میرزامحمدی*

چکیده

هدف اساسی تحقیق حاضر آن است که با واکاوی نظریه شناخت فارابی، بتوان دلالت‌هایی برای تعلیم و تربیت، با تأکید بر برنامه درسی استخراج کرد. این تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی و روش تجزیه و تحلیل آن نیز تفسیری-استنباطی است. بر این اساس، ابتدا روش‌شناسی فارابی و آنگاه نظریه شناخت وی معرفی شده، سپس بر اساس دو مؤلفه پیش‌گفته، نظام برنامه درسی فارابی احصاء و بیان شده است. نتایج نشان می‌دهد که می‌توان برای فارابی نظامی از برنامه درسی را متصور شد. این برنامه درسی در سه بخش محتوا (علوم)، روش‌های تدریس و یادگیری، و معلم و شاگرد، قابل صورت‌بندی است. در بخش پایانی تحقیق، پیشنهادهایی برای استفاده از اندیشه‌های تربیتی فارابی (برنامه درسی وی) در نظام برنامه‌ریزی درسی کشور ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: فارابی، نظریه شناخت، روش‌شناسی، برنامه درسی، تعلیم و تربیت

مقدمه

فارابی یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان مسلمان و به روایتی مؤسس فلسفه اسلامی است (داوری اردکانی، ۱۳۷۷). اندیشه‌های این فیلسوف دارای ابعاد بسیار وسیعی است، به گونه‌ای که می‌توان گفت، وی در تمام زمینه‌های فکری عصر خویش ورود پیدا کرده و در بسیاری از آنها استاد شده و آثار ارجمند و بدیعی از خویش برجای گذاشته است. وسعت اندیشه‌های فارابی باعث شده تا پژوهشگران از زوایای گوناگون به تحقیق و مطالعه در این اندیشه‌ها پردازند. در هستی‌شناسی، فارابی به صورت استادانه‌ای در کتاب معروف خود «آراء اهل المدینه الفاضله» (۱۹۹۱)، سلسله مراتب وجود را معرفی می‌کند و در رأس آنها برای نخستین بار در فلسفه اسلامی از واجب‌الوجود بحث به میان می‌آورد. این نظریه ابداعی، زمینه‌ساز هدایت پژوهشگران فراوانی به اندیشه‌های هستی‌شناسانه فارابی شده است (کربن، ۱۳۷۳؛ مدکور، ۱۳۶۲).

در ارزش‌شناسی و اخلاق، فارابی با طرح «نظریه سعادت» در رساله *التنبیه علی السبیل السعاده* (۱۹۸۷) جایگاه مهمی در میان اندیشمندان فلسفه اسلامی برای خود باز کرده است. این بخش از اندیشه فارابی نیز می‌تواند موضوع پژوهش‌های فراوانی باشد. در سیاست و علم‌الاجتماع، فارابی در دو کتاب مشهور خویش، *آراء اهل المدینه الفاضله و السیاسة المدینه* (۱۹۶۴) نظریه معروف «مدینه فاضله» را ابداع و به بهترین نحو در بستر اندیشه اسلامی معرفی کرده است. بخش مهمی از پژوهش‌های مرتبط با اندیشه فارابی، در حوزه سیاست و علم مدنی است (مهاجرنیا، ۱۳۸۰؛ ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶).

در هنر، فارابی برای نخستین بار در فلسفه اسلامی، اقدام به تألیف کتاب گرانبهای *الموسیقی الکبیر* (۱۳۷۵) کرده است. وی در این کتاب، موسیقی را به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرده و شرایط کسب دانش و مهارت در این رشته را به طور دقیق توضیح داده است. این بخش از اندیشه ناب فارابی نیز می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های متعددی باشد.

یکی از زمینه‌های مهم در اندیشه‌های فارابی، معرفت‌شناسی است. در این بخش نیز مطالعات و تحقیقاتی صورت گرفته است (نتون،^۱ ۱۹۹۲)، آنچه در مقاله حاضر، اساس

1. Netton

کار قرار می‌گیرد، یکی بررسی روش در معرفت‌شناسی فارابی و دیگری استخراج زمینه‌های تربیتی (برنامه درسی) در نظریه دانش وی است.

روش‌شناسی فارابی

عده‌ای از محققان بر این عقیده‌اند که آثار فارابی پراکنده و غیرمنسجم و بدون ارتباط منطقی بوده و صرفاً گردآوری بدون اساس اندیشه‌های یونانی است. این باور نادرستی است، اندیشه‌ها و آثار فارابی یک مجموعه انسجام یافته و روشمند را تشکیل می‌دهد. البته فارابی از آثار و آرای بزرگان پیش از خود، به‌ویژه فلاسفه یونانی (افلاطون و ارسطو) بهره‌های فراوانی برده اما این بهره‌مندی به معنای تقلید از آن اندیشه‌ها نبوده بلکه فارابی ضمن عبور از آن آرا، دست به تأسیس یک فلسفه نظام‌مند و منسجم و متناسب با نظام عقیدتی خویش زده است.

فارابی روش ورود به مباحث را به دو صورت بیان کرده است: یکی روش صعودی و دیگری روش نزولی که به تناسب موضوعات، از آنها بهره می‌گیرد (مهاجرنیا، ص ۸۸). یکی از بهترین نمونه‌های کاربرد روش نزولی از سوی فارابی، در مابعدالطبیعه است که وی در این موضوع از علت به معلول و از واحد به کثیر رفته است. در این روش، همه موجودات از واجب‌الوجود سرچشمه گرفته و فیض الهی از عقل اول تا دهم نزول می‌کند. در نظریه نبوت نیز فارابی از همین روش استفاده کرده است؛ زیرا معتقد است رسول و نبی از طرف خداوند مأموریت دارد، وسعت الهی را به مردم برساند. بنابراین، از مبدأ فیض شروع می‌شود و به عالم خاک می‌رسد.

فارابی روش صعودی را در سیاست و قضایای انسانی مورد استفاده قرار می‌دهد، یعنی از هیولی آغاز می‌کند و به معدنیات، نباتات و حیوانات تا به اشرف موجودات مادون قمر، یعنی انسان، می‌رسد و در اجتماعات از فرد آغاز می‌کند و به خانواده، کوی، محله، ده، مدینه و امت، و در نهایت، به معموره ارض «دولت جهانی» می‌رسد. در انسان‌شناسی نیز فارابی از مباحث قوای حس ظاهری به قوای باطنی و ادراکات عقلی و از آنجا به سعادت می‌رسد.

در این موضوع که فارابی در کدام یک از آثار خود از روش نزولی و در کدام یک از روش صعودی استفاده کرده، دیدگاه‌ها متفاوت است؛ «آل یاسین» (۱۹۸۰، ص ۷۹)

معتقد است که فارابی در کتاب آراء از روش نزولی و در کتاب سیاست از روش صعودی استفاده می‌کند. «العاتی» (۱۹۹۸، ص ۵۱) برخلاف دیدگاه آل یاسین، معتقد است که فارابی در هر دو کتاب، از روش نزولی استفاده کرده است. «مهاجرنیا» (۱۳۸۰، ص ۸۹-۹۰)، با رد دیدگاه آل یاسین و العاتی، معتقد است که فارابی در آثار خویش در بحث سیاست و علم مدنی همواره در مبادی فلسفه سیاسی خود، از روش نزولی و در اصل سیاست از روش صعودی استفاده می‌کند تا به واسطه این دو روش، میان انسان مدنی و عقل فعال مفیض فیوضات الهی، ارتباط برقرار کند و در واقع، با ایجاد ارتباط بین عالم مافوق قمر و عالم مادون قمر به پرورش رابطی به نام «نبی» و «منذر» و «رئیس اول» به عنوان عضو رئیسه در حیات اجتماعی انسانی، «سیاست فاضله» خود را بنا کند.

در این بخش، قصد بر آن نیست که مشخص شود کدام یک از دیدگاه‌های بیان شده، در روش‌شناسی فارابی درست یا درست‌تر است، بلکه از مباحث فوق، سه نکته مهم در ارتباط با روش‌شناسی در کار فارابی نتیجه‌گیری می‌شود: یکی اینکه کار فارابی روشمند است، دوم اینکه، فارابی در هر علمی روش خاصی دارد و سوم اینکه، روش‌های گوناگون مورد استفاده فارابی با یکدیگر در ارتباط‌اند و در نهایت به غایتی واحد می‌رسند.

در پایان این بخش، ذکر این موضوع قابل توجه است که مشابهت زیادی میان روش نزولی و صعودی فارابی با دیالکتیک فروداینده و بالارونده افلاطون در بیان موضوعات و علوم مختلف قابل شناسایی و احصاء است. فارابی در این زمینه متأثر از افلاطون است، اما به هیچ‌وجه مقلد وی نیست؛ برای نمونه، اگر افلاطون در جمهور (ترجمه روحانی، ۱۳۳۵) از عدالت آغاز می‌کند، فارابی در آراء از واجب‌الوجود (خداوند) شروع می‌کند. بنابراین، به دیدگاه ابداعی خود، رنگ و بوی کاملاً دینی و الهی داده و اینجا است که کار وی ممتاز و تأسیسی است (میرزامحمدی، ۱۳۸۳).

معرفت‌شناسی (نظریه شناخت) فارابی

فارابی نظریه شناخت خود را به طور عمده در آثار زیر آورده است:
الف) رساله‌ای در معانی عقل (۱۹۰۷): در این رساله فارابی معانی شش‌گانه مورد نظر ارسطو از عقل را مورد نظر قرار داده و با تأثیر از اندیشه‌های نوافلاطونی به نحو

استادانه‌ای آنها را از نو تعریف و حدود آنها را روشن می‌کند. این رساله به عنوان نمونه‌ای از دایرةالمعارف یا فرهنگ لغات جامع اوست که به صراحت معانی متعدد عقل در آن مطرح و کاربردهای آن فهرست‌بندی شده است.

ب) کتاب حروف (۱۹۹۰): در این کتاب فارابی مطالعه هستی و ماهیت وجود اشیاء را دارای بعد عمیق معرفت‌شناسی می‌داند. این کتاب شامل سه بخش به این شرح است: حروف و اسماء طبقه‌بندی ارسطو، حدوث الفاظ فلسفه و مذهب، و حروف سئوالی. از این تقسیم بندی دو مورد مشخص در معرفت‌شناسی قابل پیگیری است: یکی شناخت درباره موجودات نخستین، دیگری نقش زبان در شناخت انسان.

ج) کتاب *التنبیه علی سبیل السعادة* (۱۹۷۷): فارابی در این کتاب، فلسفه را شامل دو بخش نظری و عملی می‌داند. دانش نظری دانشی است که اگر دانسته شود نه عملی را به وجود می‌آورد نه مستلزم عملی است، مثلاً کسی نیازمند آن نیست که در مورد علم به وحدت خدا یا آفرینش جهان به عمل دست یازد و دانش عملی عمل را سرعت می‌بخشد.

د) کتاب *احصاء العلوم* (۱۳۸۹) که در بخش بعدی مقاله به تفصیل درباره آن بحث خواهد شد.

در ارتباط با موضوع معرفت‌شناسی فارابی سه محور مطرح است: غایت معرفت، معیار درستی (صدق)^۱ معرفت و انواع معرفت.

غایت کسب معرفت برای انسان از نظر فارابی، نیل به سعادت است. بر این اساس، بالاترین مرتبه معرفت در اندیشه فارابی، شناخت خداوند است. در این موضع، منظومه فلسفی فارابی شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی به نحو بسیار مناسبی به هم پیوند می‌خورند؛ زیرا خداوند که غایت هستی است و بالاترین ارزش برای انسان رسیدن به اوست، اینجا مورد شناخت قرار می‌گیرد. در نظام سلسله مراتب معرفت‌شناسی فارابی، پس از شناخت خدا به عنوان بالاترین مرتبه هستی، شناخت آفریده‌های خداوند مورد نظر است که وی آنها را در فصل سی و سوم کتاب آراء (۱۳۶۱ ص ۳۰۷ و ۳۰۸) به ترتیب شامل موجودات مفارق از ماده، جواهر آسمانی، انسان و قوای او، رییس اول و چگونگی وحی به او، جانشینان رییس اول، مدینه فاضله و مردم آن، و مدینه‌های غیرفاضله می‌داند.

1. Truth

فارابی برای مشخص کردن معیار درستی معرفت، در کتاب *سیاست مدنیه* (فارابی، ۱۹۶۴) به شرح و نقد انواع معرفت انسانی می‌پردازد تا به معرفت صحیح برسد. به نظر وی برای عده‌ای از مردم، معرفت نسبی است و در هر زمان همان اندیشه‌ای که حاصل می‌شود، حقیقت دارد. حقیقت آن چیزی است که هر کس آن را درمی‌یابد. عده دیگری معتقدند معرفت به حقیقت ممکن نیست، به دیگر سخن، حقیقت شناخته شده نیست. برخی نیز اعتقاد دارند که معرفت چیزی جز شبه و سایه حقیقت نیست و آنان که می‌گویند به حقیقت رسیده‌اند، دروغ گو هستند. فارابی ضمن نقد همه نظریات فوق، به شرح معرفت صحیح می‌پردازد. به نظر وی، معرفت انسانی نسبی نیست بلکه از ثبات و پایداری برخوردار است. ویژگی دیگر معرفت حقیقی برای انسان، قابلیت اکتساب و انتقال آن است، به این صورت که موضوع معرفت حقیقت دارد، پس شناخت آن نیز حقیقی است و از سوی دیگر می‌توان آن را به دیگران نیز آموزش داد، بالاخره اینکه معرفت حقیقی انسان، واقعی است یعنی حدس و گمان نیست بلکه یک حقیقت روشن و شفاف است.

نظریه شناخت‌شناسی فارابی، آمیزه‌ای ارسطویی، نوافلاطونی و اسلامی است، لکن در این زمینه نیز وی دست به ابداع زده و سبک جدیدی از شناخت را ارائه نموده است. وی متأثر از ارسطو برای انسان قوایی را تعریف می‌کند و برای هر یک در کسب شناخت مأموریتی در نظر می‌گیرد. به طور عمده این قوا از نظر فارابی شامل قوه حس، عقل و تخیل است که بر اساس این قوا، انواع معرفت در نظر فارابی عبارتند از:

معرفت فطری: اموری که همه انسان‌های سلیم‌الذهن از آن آگاهند، «علوم مشهوره» یا «الاولئ المتعارفه»^۱ نام دارند. این نوع معرفت، از آغاز تولد برای هر انسانی به نحو غریزی حاصل می‌شود و سه گونه است: برخی به مهارت‌های عملی تعلق دارند، دسته‌ای نسبت به احکام عقل عملی، اولیات محسوب می‌شوند و دسته دیگر اولیات احکام عقل نظری هستند (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۰۳). اولیات عقل عملی، مبدأ تصدیق قضایایی است که حسن و قبح افعال انسان نیستند بلکه واجد شناخت‌هایی درباره موجودات چون آسمان‌ها و سبب اول و مانند آن هستند. از اقسام سه‌گانه معقولات اولیه، آنچه به مبحث معرفت مربوط می‌شود، بخشی است که از عقل نظری برمی‌آید. عقل نظری همان قوه‌ای است که به سبب آن - به طور طبیعی

1. Common Sense

نه از راه بحث و قیاس - برای انسان علم یقینی به مقدمات کلی و ضروری حاصل می‌آید. این مقدمات، مبادی دیگر علوم هستند.

معرفت حسی: در نظر فارابی، حواس منبع آغازین معرفت هستند. از طریق حواس انسان معارف را تحصیل می‌کند و ادراک کلیات هم به وسیله احساس کردن جزئیات به دست می‌آید (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۳۸). البته توجه فارابی به نقش حواس، او را از نقش سایر منابع معرفتی غافل نمی‌کند، چنانکه می‌گوید «محسوس از آن حیث که محسوس است شأنیت تعقل ندارد، همان‌گونه که معقول از حیث معقولیتش شأنیت حس کردن را ندارد» (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۱۵۹). وی حواس را به دو دسته کلی ظاهری و باطنی تقسیم می‌کند. ویژگی حواس ظاهری این است که نمی‌توانند معانی مجرد را درک کنند بلکه آنها در شرایط خاص زمان و مکان و در قالب کمیت و کیفیت می‌فهمند. همچنین آنها نمی‌توانند معانی را جدای از موضوع مادی آن معانی در خود نگهداری کنند و به محض از میان رفتن مواد، معانی نیز از حواس ظاهری خارج می‌شود. در مقابل، حواس باطنی می‌توانند معانی را پس از زوال اشیاء و مواد در درون خود نگه دارند. حواس باطنی در نزد فارابی عبارتند از: حس مشترک که بین حواس ظاهری و باطنی مشترک است و توانایی احساس کردن را دارد، قوه مصوره که وظیفه دارد صور محسوسات را بعد از زوال، در خود نگه دارد، قوه وهم که آنچه را در قوه مصوره ذخیره شده درک می‌کند، قوه حافظه که به اخذ و ذخیره کردن معانی که توسط قوه وهمیه حاصل شده می‌پردازد، قوه مفکره و متخیله که به تجزیه و ترکیب و کاربرد صوری می‌پردازد که در قوای حافظه و مصوره ذخیره شده‌اند. اگر این فعالیت‌ها توسط عقل انجام گرفت، آن را قوه مفکره و اگر توسط تخیل صورت پذیرفت، قوه مخیله گویند (همان).

معرفت عقلانی: فارابی در «رساله فی معانی العقل» (۱۹۰۷) شش معنا برای عقل می‌شمارد: عقل از دیدگاه عامه که ناشی از ذهنیات توده مردم است. عقل از دیدگاه متکلمان که همان ایده معروف است که همه بدون تأمل آن را می‌پذیرند. عقل فطری که ارسطو آن را در کتاب «برهان» آورده و منظور همان قوت نفس انسان است و به واسطه آن، بالفطره به مقدمات کلی صادق و ضروری یقین حاصل می‌شود. عقل تجربی که بر اثر کثرت تجربه در انسان حاصل شده و به انسان قدرت استنباط آرای صحیح را بدون بهره‌گیری از استدلال عطا می‌کند. عقل نظری، که از طریق آن می‌توان به تمام قابلیت‌های کسب شناخت در انسان نائل شد و آمادگی لازم برای تبدیل آن شناخت به عمل را به

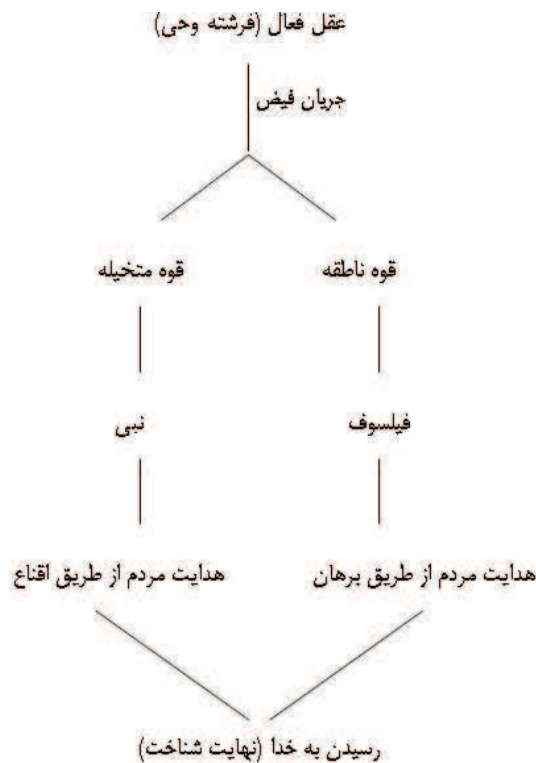
دست آورد. این عقل سه مرتبه دارد که عبارتند از: الف) عقل هیولانی یا بالقوه که پدید آمدن آن مبتنی بر ماده است و قابلیت پذیرش نشانه‌های عقلانی را دارد؛ ب) عقل بالملکه یا بالفعل که قابلیت انتزاع ماهیات و صور موجودات بدون وجود مادی آنها را داراست؛ ج) عقل مستفاد که عرصه کاری آن در اتصال و ارتباط با عقل بالفعل است به این صورت که قابلیت انتزاع معقولات را داراست. عقل فعال، که این عقل جزء عقول بشری نیست بلکه دهمین عقل از عقول ده‌گانه است و در عالم مافوق قمر قرار دارد. عقل فعال در اندیشه فارابی سه وظیفه دارد: اول اعطای معرفت و رساندن عقل بالقوه به عقل مستفاد، دوم اعطای مبدأ و نیرویی که انسان را به کمال راهبری کند و سوم نظارت بر تأثیر اجسام آسمانی بر عالم مادی (فارابی، ۱۹۶۴، ص ۴۱).

نظریه سلسله مراتب عقل فارابی، یکی از ابداعات وی است که بر اساس ارتباط عقل انسان با عالم غیرمادی نهاده شده است و این ارتباط از طریق عقل فعال صورت می‌گیرد. حرکت از مرحله قوه به فعل در عقول انسان توسط عقل فعال انجام می‌شود. به نظر فارابی عقل فعال مانند خورشید است که به چشم نور می‌دهد، سعادت را به انسان عطا می‌کند و انسان را به خدا وصل می‌کند (همان).

معرفت اشراقی: از دیدگاه فارابی، معرفت نوعی روشنایی و بارقه الهی است و نظریه معرفت او، ثمره اتصال عقل با وحی و الهام و امتزاج روان‌شناسی و اخلاق و جهان‌شناسی است (مدکور، ۱۳۶۲، ص ۶۵۴). فارابی در «فصوص الحکم» (۱۹۹۶، ص ۱۲) به بهترین نحو، معرفت اشراقی را به این صورت معرفی کرده است: «روح انسانی، مانند آئینه است و عقل نظری هم نقش صیقل‌دهنده آن را دارد و معقولات از ناحیه فیض الهی در روح آدمی (یا در عقل نظری) نقش می‌بندد.»

تأکید فارابی بر کسب معرفت از راه شهود، با در نظر گرفتن این نکته که او یک فیلسوف است و معرفت عقلانی در منظومه شناختی او جایگاه ویژه‌ای دارد، موجب شگفتی عده‌ای از محققان شده تا جایی که در انتساب کتاب «فصوص الحکم» به فارابی نیز دچار تردید شده‌اند اما باید گفت که در نظام معرفتی فارابی، انواع معرفت مورد تأکید هستند و این ظرفیت‌هاست که نظریه شناختی فارابی را ممتاز می‌کند، وی از یک سو برای رسیدن به شناخت نهایی (که در فلسفه او همان خدا است)، بر عقل تأکید دارد و آن را مخصوص فیلسوفان می‌داند و از سوی دیگر همان شناخت نهایی را با توسل به قوه متخیله انسان ممکن دانسته و آن را مخصوص نبی و مندر می‌داند.

بنابراین، اینجا به نحو استادانه‌ای توانسته فلسفه و دین را به هم نزدیک کند و آنها را با یکدیگر آشتی دهد. کاری که هیچ اندیشمند، فیلسوف و متفکری پیش از وی در عالم اسلامی انجام نداده است (میرزامحمدی، ۱۳۸۴). تصویر زیر می‌تواند نظریه شناخت‌شناسی فارابی را با توضیحات پیش‌گفته نشان دهد:



با توجه به آنچه در این بخش گفته شد، اکنون پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان از معرفت‌شناسی فارابی به برنامه درسی او رسید؟ برای پاسخ به این سؤال باید به طرح یک‌سری سئوالات موجود در خصوص هر یک از دو مؤلفه (معرفت‌شناسی و برنامه درسی) در عرصه فلسفه تعلیم و تربیت پرداخت. از یک سو در معرفت‌شناسی سئوالاتی از این دست مطرح است: راه دستیابی ما به معرفت کدام است؟ معرفت خود را درباره جهان و جامعه انسانی بر کدام فرایند شناخت بنا می‌کنیم؟ ادعاهای خود را درباره حقیقت بر چه ضابطه‌ای استوار می‌سازیم؟ خواستگاه ادعاهای ما درباره معرفت چیست: وحی الهی، شواهد عینی، یا تجربه‌های شخصی و ذهنی؟ از سوی دیگر در برنامه درسی به عنوان محور فعالیت‌های تربیتی سئوالاتی از این قبیل

طرح می شود: با ارزش ترین دانش کدام است؟ چه دانشی را باید در اختیار متعلم قرار داد؟ معیارهای گزینش دانش کدام اند؟ برای متعلم به عنوان فرد و عضو جامعه چه چیزی با ارزش است؟ (گوتک،^۱ ۱۳۸۰، ص ۷ و ۱۲).

اگر برنامه درسی^۲ را شامل رشته منظمی از موضوعاتی بدانیم که در برنامه رسمی متعلم قرار دارد، انتخاب بهترین و با ارزش ترین این موضوعات، مستلزم نگاه فلسفی و به ویژه معرفت شناختی است. سئوالات برنامه درسی مانند اینکه چه دانشی را باید در اختیار شاگرد قرار دهیم و چگونه؟ در ارتباط مستقیم با سئوالات معرفت شناختی مانند ماهیت دانش چیست؟ و راه های کسب دانش کدام اند؟ قرار می گیرد. دیدگاه های فلسفی و فلاسفه مختلف با توجه به تفاسیر معرفت شناسانه از مؤلفه های برنامه درسی به ویژه موضوع و یادگیرنده، از قدیم تا امروز پاسخ های متفاوتی به این سئوالات داده اند. برخی از آنان بر «برنامه های درسی موضوع محور» تأکید دارند و برنامه درسی آنان بر محور موارد فرهنگی است و برخی دیگر بر «برنامه درسی فرایند محور» تأکید دارند و برنامه درسی آنان بر تجربه متعلم مبتنی است. بر اساس مراتب فوق، اکنون وقت آن است تا بررسی شود که نگاه معرفت شناختی خاص فارابی، چه نوع برنامه درسی را تجویز می کند؟

برنامه درسی فارابی

آنچه تحت عنوان «برنامه درسی فارابی» در این مقاله مطرح شده است، شامل محتوا (علوم)، روش های تدریس و یادگیری، و معلم و شاگرد است.

الف) محتوا

اهمیتی که فارابی به روشمندی می دهد، در تنظیم و ارائه برنامه درسی او به خوبی دیده می شود. فارابی، نخستین فیلسوف مسلمان است که به تنظیم و طبقه بندی علوم پرداخته و از این کار، مقصود تربیتی داشته است (الطالبی،^۳ ۱۹۹۷، ص ۳۶۲).

«العاتی» (۱۹۹۸، ص ۳۵-۴۶) روش علمی فارابی را به دو گونه «تصنیف علوم» و «احصاء علوم» بررسی کرده است: در تصنیف علوم، علوم مختلف در مجموعه های

1. Gutek.G.L

2. Curriculum

3. Al-Talbi

متمایز، بر حسب مشترکات و تمایزات مرتب می‌شوند. فارابی بر اساس روش علمی، در یک منظومه کلی، علوم را تصنیف و مرتب کرده است. در هرم این منظومه، سعادت قصوی است. بنابراین، او سه کتاب در سعادت‌شناسی با عناوین «السعادة الموجودة»، «تحصیل السعادة» و «التنبیه علی سبیل السعادة» نگاشته است.

در تحصیل السعادة، علوم را در چهار دسته علوم نظری، فکری، اخلاقی و عملی تقسیم می‌کند. در التنبیه، علوم را در سه دسته علمی که غایت آنها لذت، منفعت و یا زیبایی است تقسیم می‌کند.

در فضیلت علوم، فارابی در رساله «فضیلة العلوم»، برتری علوم را به یکی از سه امر: شرف موضوع، استقصای براهین، و یا بهره داشتن مربوط می‌داند (مهاجرنیا، ص ۹۴). به نظر وی، «علم الهی» با داشتن سه ملاک فوق، برترین علوم است.

اما کامل‌ترین برنامه درسی فارابی، در کتاب ارزشمند *احصاء العلوم* است که به راستی می‌توان آن را دایرةالمعارف علوم نامید. فارابی هدف خود را از نوشتن این کتاب، اینگونه بیان می‌کند (۱۳۸۹، ص ۵): «هدف ما در این کتاب آن است که علوم را به احصاء و شمارش درآوریم. در واقع، آنچه شناخته شده و تصدیق می‌شود، دانش است. ما خواننده را آگاه خواهیم نمود که هر یک از این علوم از چه چیزهایی تشکیل شده، یعنی اجزای تشکیل دهنده و ترکیبی از این اجزاء».

هدف فارابی از این تقسیم‌بندی آن است که به خواننده در درک علم کمک کند که می‌توان آن را به پنج نوع تقسیم کرد (نتون، ۱۹۹۲):

ارزیابی

خواننده می‌تواند به درستی آنچه قصد مطالعه و بررسی‌اش را دارد، ارزیابی کند. مقایسه: خواننده می‌تواند به مقایسه علوم مختلف در ارتباط با شایستگی‌ها و یا نفع‌شان مبادرت کند. اکتشاف: خواننده با به کار بردن طبقه‌بندی می‌تواند دعاوی غلطی را که به وسیله دیگران در دانش به وجود آمده برطرف سازد. پرسش: با این طبقه‌بندی می‌توان به وسعت دانش یک فرد در یک علم خاص پی برد. خودآموزی: خواننده می‌تواند از روی علاقه با بصیرت، طبقه‌بندی فارابی را به عنوان مقدمه علمی که قصد مطالعه آنها را دارد، به کار برد.

فارابی در احصاء علوم، متأثر از ارسطو است. عده‌ای معتقدند که فارابی در این مورد از ارسطو تقلید کرده و چیز جدیدی ارائه نکرده است، اما این باور نادرستی است؛ زیرا فارابی طبقه‌بندی علوم را از آنچه ارسطو انجام داده، کامل‌تر کرده و در بستر مکتب اسلامی، دست به ابداع دانش‌شناسی جدید زده و منظومه کاملی از علوم را ارائه نموده است. دلیل اعطای لقب «معلم ثانی» به فارابی، پس از ارسطو (معلم اول) نیز همین است. «معلم» در اینجا به کسی اطلاق شده که تعیین‌کننده حدود علوم و روش‌های مختلف کسب علم و قرار دادن آنها در سلسله مراتبی است که پیوستگی دانش و شعب آن را حفظ کند (نصر، ۱۳۵۴، ص ۱۹).

فارابی در احصاء العلوم (۱۳۸۹)، دانش‌ها را دسته‌بندی و به شرح زیر تقسیم کرده است:
اول: علم زبان؛ نخستین علمی که در برنامه درسی فارابی گنجانده شده، زبان است. به نظر فارابی، جریان یادگیری باید با زبان شروع شود. با یادگیری زبان شاگرد می‌تواند با دیگران ارتباط برقرار کند و توانمندی‌های خود را ابراز نماید. مهارت در زبان، اساس ورود به انواع دانش است. همچنین یادگیری زبان به فرد قدرت می‌دهد تا با فرهنگ‌های دیگر ارتباط برقرار کند و آنها را بشناسد (الطالبی، ص ۳۶۲). این نکته جالب است که فارابی خود، بر زبان‌های علمی عصر خویش از جمله زبان یونانی و عربی مسلط بوده و توانسته با برقراری ارتباط بسیار خوب با این زبان‌ها، فلسفه را از یونان به عالم اسلام وارد کند. فارابی یادگیری زبان را مقدمه یادگیری منطق (و فلسفه) می‌داند.

دوم: علم منطق؛ فارابی یادگیری منطق را پس از زبان قرار می‌دهد. به نظر وی، درست فکر کردن، در ارتباط با شناخت درست زبان (به ویژه گرامر آن) قرار دارد (نصر^۱ و لیمن^۲، ۱۹۹۶، ص ۱۸۰). فارابی در کتاب احصاء و آنجایی که وارد علم منطق می‌شود، درباره فایده منطق می‌گوید «صناعت منطق، به طور کلی، قوانینی را به دست می‌دهد که پیروی از آنها باعث استقامت خرد می‌گردد و در مواردی که ممکن است در بعضی از معقولات برای آدمی اشتباهی پیش آید، او را به راه درست و حقیقت رهنمون می‌شود. این صنعت، انسان را از اشتباه و لغزش و خطای در معقولات باز می‌دارد» (ص ۵۱).

1 Nasr

2 Leaman

فارابی اهداف یادگیری منطق را در سه جنبه می‌داند: یکی اینکه به ما کمک می‌کند تا درست فکر کنیم، دوم اینکه به ما کمک می‌کند تا خطای دیگران را اصلاح کنیم و سوم در مواردی است که دیگران بخواهند خطای ما را اصلاح کنند (همان، ص ۵۳).

سوم: علم تعالیم (ریاضیات)؛ فارابی این دانش را شامل هفت بخش بزرگ به شرح زیر می‌داند: علم عدد، علم هندسه، علم مناظر، علم موسیقی، علم اثقال، علم حیل و علم جبر و مقابله. علم عدد از آن جهت در ابتدا می‌آید که مرحله مهمی در سلسله مراتب علوم نظری است. برای فردی که علاقه‌مند به یادگیری هنرهای نظری است، این یادگیری با اعداد شروع می‌شود. برای مطالعه علمی چون مناظره ستاره‌شناسی و علوم طبیعی، نیاز به یادگیری ریاضیات و اعداد داریم. یادگیری علم تعالیم، ذهن شاگرد را فعال و باز می‌کند.

چهارم: علم طبیعی؛ این علم به مطالعه درباره اجسام طبیعی و در مورد عرض‌هایی که قوام آنها به این اجسام است، می‌پردازد و اشیائی را معرفی می‌کند که این اجسام از آنها یا به وسیله آنها ایجاد می‌شوند. این اجسام شامل جسم صناعی و جسم طبیعی هستند. فارابی درباره این اجسام و به طور کلی علوم طبیعی، همان نظریه علل چهارگانه ارسطو را می‌پذیرد و شرح می‌دهد.

پنجم: علم الهی؛ فارابی در رسیدن به این علم، از روش صعودی استفاده می‌کند و سلسله مراتب موجودات را از ناقص‌ترین به کامل‌ترین آنها می‌شمارد تا به موجود کامل می‌رسد و آنگاه ویژگی‌های او را توضیح می‌دهد.

ششم: علم مدنی؛ این علم از انواع افعال و رفتار ارادی و از آن ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می‌گیرند، بحث می‌کند، و از هدف‌هایی که این افعال و رفتار برای رسیدن به آنها انجام می‌شود یاد می‌کند و بیان می‌کند که چه ملکاتی برای انسان شایسته است و از چه راهی می‌توان زمینه پذیرا شدن این ملکات را فراهم کرد، تا به گونه‌ای شایسته در وجود او بنیان گیرند و چه راهی را باید دنبال کرد تا این ملکات در وجود آدمی پایدار شود و نیز از طبقه‌بندی نتایجی که این افعال و رفتار برای ایجاد آنها از انسان سر می‌زند، بحث می‌کند و بیان می‌دارد که برخی از این نتایج سعادت حقیقی و برخی پنداری است. رسیدن به سعادت حقیقی در این دنیا ممکن نیست (همان، ص ۱۰۷).

اگر در مطالب بالا دقت شود، مشاهده می‌شود که فارابی یک نظام کامل تربیتی را در زیر علم مدنی تعریف کرده است. او از اراده انسان در ورود به جریان تربیت شروع می‌کند، بعد روش‌های تخلق به افعال نیکو را به عنوان روش‌های تربیتی بیان می‌کند، آنگاه به نتایج و غایات تربیتی می‌رسد و هدف نهایی تربیت را ساعات می‌داند. در ادامه فارابی تربیت را امری دولتی می‌داند که با توجه به نوع حکومت، مدینه می‌تواند فاضله و غیرفاضله باشد، وی اداره مدینه فاضله را نیازمند کسب علوم نظری (تربیت نظری) و تمرین و تکرار علوم عملی (تربیت عملی) می‌داند، همان مدلی که افلاطون در جمهور پیشنهاد کرده است. بنابراین، فارابی در سیاست و علم اجتماع (که تربیت نیز در عداد این علوم قرار می‌گیرد) شاگرد افلاطون است (میرزامحمدی، ۱۳۸۲).

هفتم: علم فقه؛ علم فقه و علم کلام که پس از این بررسی می‌شود، علوم هستند که فارابی بر دسته‌بندی علوم ارسطو اضافه کرده است. «صناعت فقه دانشی است که انسان به وسیله آن می‌تواند حدود هر چیزی را که واضع شریعت تصریح نکرده است - مقایسه آن چیزهایی که حدود و میزان آنها آشکارا در شریعت بیان شده - تشخیص دهد و برای به دست آوردن احکام صحیح بر طبق مقصود واضع شریعت - و بر اساس آن شریعتی که واضع شریعت برای پیروان همان شریعت آورده است - اجتهاد کند (فارابی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳).

هشتم: علم کلام؛ «صناعت کلام ملکه‌ای است که انسان به مدد آن می‌تواند از راه گفتار، به یاری آراء و افعال محدود و معینی که واضع شریعت آنها را صریحاً بیان کرده است بپردازد، و هرچه مخالف آن است باطل نماید». صناعت کلام غیر از علم فقه است، زیرا فقیه با آرا و افعالی سروکار دارد که واضع شریعت صریحاً آنها را بیان کرده است. فقیه این مسائل قطعی را اصل قرار می‌دهد، تا دیگر احکام لازم را از آنها استنباط کند. ولی متکلم از عقایدی جانبداری می‌کند که فقیه آنها را به عنوان اصول به کار می‌بندد، بدون آنکه چیزهای دیگری از آنها استنباط نماید. پس اگر شخصی بر این هر دو صناعت مسلط باشد او فقیه متکلم است. یعنی چون می‌تواند از شریعت جانبداری کند متکلم است، و چون قادر است که به استنباط فروع از اصول بپردازد فقیه است» (همان، ص ۱۱۴).

به طور خلاصه، برنامه درسی فارابی دارای مجموعه‌ای از علوم است که جامعیت آن را نشان می‌دهد. دیگر اینکه این برنامه درسی دارای ارتباط است. ارتباط میان علوم

طبیعی و خداشناسی، از طریق روح انسانی برقرار می‌شود. یک فرد می‌تواند با حرکت از علم خداشناسی به علوم طبیعی، و یا برعکس از علوم انسانی و اجتماعی به خداشناسی، فرایند تحصیل علوم را طی کند. سوم اینکه، فارابی در کتاب احصاء، نامی از علم پزشکی نیاورده ولی در «تلخیص نوامیس افلاطون»، این علم را شامل علم و هنر می‌داند. دیگر اینکه علوم ریاضیات، نقش تعیین کننده‌ای در برنامه درسی فارابی دارد و در اینجا نیز فارابی به افلاطون نزدیک می‌شود و بالاخره اینکه، برای فارابی، فلسفه سلطان علوم و مرکز برنامه درسی است. فلسفه بالاترین مرحله یادگیری برای هر فردی است، دانش درباره علل موجودات است، ما را قادر می‌کند تا بهترین موضوعات را با بهترین روش‌ها بیاموزیم و آن راه رسیدن به سعادت است.

ب) روش‌های تدریس و یادگیری

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین مقاله بیان شد، روشمندی از ویژگی‌های اصلی کار فارابی است. به طور کلی فارابی دو روش اصلی را در برنامه درسی خود مورد نظر قرار می‌دهد؛ یکی روش برهانی و دیگری روش اقناعی. وی استفاده از شیوه برهانی را وظیفه رهبران و کسانی که با علوم نظری سرو کار دارند و استفاده از روش اقناعی را وظیفه مسئولان فرهنگی جامعه می‌داند و می‌گوید: «مسئولین با شیوه‌های اقناعی و تمثیلی و تخیلی و خطابی مردم را ارشاد نمایند» (فارابی، ۱۴۰۳، ص ۸۵).

یکی دیگر از روش‌های تدریس و یادگیری که مورد نظر فارابی است، روش مباحثه و گفتگو است. وی معتقد است که در هر دو روش اصلی یعنی برهان و اقناع می‌توان از این روش استفاده کرد. در برهان، هدف معلم تعلیم واقعیت است و در این راه شاگرد را به فهم دقیق می‌رساند ولی در اقناع با استفاده از هنر شعر و سایر صور خیالی، تلاش بر آن است که احساسات شاگرد برانگیخته شود نه اینکه به یقین برسد. فارابی از روش تمثیل هم در اقناع شاگرد استفاده می‌کند. وی می‌گوید: «توانایی و قدرت ارائه امور به وسیله تمثیل در دو زمینه مفید است، یکی برای تعلیم و راهنمایی و دیگری برای مقابله با کسی که سرسختانه راه نیل به حقیقت را انکار می‌کند» (همان).

یکی دیگر از روش‌هایی که فارابی به آن می‌پردازد، روش حفظ و تکرار است. او این روش را برای اکتساب و ملکه شدن فضایل اخلاقی در شاگرد مفید می‌داند (فارابی، ۱۹۷۱، ص ۳۱). همچنین فارابی در سایر شاخه‌های علمی مانند نوشتن، هنر و

صنایع نیز این روش را مفید می‌داند. لازم به ذکر است که اگر چه فارابی روش حفظ و تکرار را یکی از روش‌های تدریس و یادگیری می‌داند اما وی برای فهم مطالب ارزش فراوانی قائل است و مقام آن را بالاتر از حفظ می‌داند.

به طور کلی فارابی روش تدریس و یادگیری را با توجه به میزان توانایی شاگرد و نیز موضوع مورد تدریس متفاوت می‌داند. به نظر وی، شاگرد ابتدا باید موضوع را به ذهن بیاورد و معنایی را که از معلم شنیده در یابد سپس آن را باور کند و آنگاه آنچه را دریافت و باور کرد، به خاطر بسپارد (فارابی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰). همچنین فارابی به استفاده از مشاهده در یادگیری معتقد است چنانکه می‌گوید: «استفاده از مشاهده و دیدن عبارت است از قرار گرفتن چیزی دیدنی یا همانندی دیدنی در برابر دید چشم است به گونه‌ای که در آن حروف به کار رود، صورت کشیدن و به کار بردن اشکال و ترتیب در امور دیدنی از گونه‌های وضع و گماشتن در برابر دید چشم است» (همان، ص ۱۰۷).

ج) معلم و شاگرد

فارابی معتقد است که نخستین معلم بشر خداوند است و او برای هدایت بشر فردی از نوع خودشان انتخاب می‌کند. این فرد دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که می‌تواند به منبع وحی متصل شود و آن را بر مردم خویش عرضه کند و لازم است مردم از او پیروی کنند (فارابی، ۱۹۶۴). فارابی با پیشنهاد نظر خاص خود درباره نبوت، حاکم مدینه فاضله‌اش را همانند نبی در نظر می‌گیرد، یعنی به عنوان کسی که وحی الهی را از طریق اتصال به عقل فعال و به شکل بیان ادراک حسی و معقولات در می‌یابد، سپس با بهره‌گیری از دلایل فلسفی، اهل فلسفه را به یقین راهنمایی می‌کند و با آگاه کردن و تعلیم در اقناع اکثریت مردم با معرفت مثالی‌شان می‌کوشد و ضرورت واسطه بودن پیامبر را با استناد به نقص ذهن بشری اثبات می‌نماید.

فارابی برای معلم دو دسته ویژگی در نظر می‌گیرد: یکی ویژگی‌های فطری و دیگر ویژگی‌های اکتسابی. ویژگی‌های فطری معلم از نظر فارابی شامل این موارد است: خوش فهم و سریع‌الانتقال، خوش حافظه، باهوش و زیرک، خوش بیان، دوستدار تعلیم و تربیت، علاقه شدید به خواندن و نوشتن و دوری از لهو و لعب، دوستدار راستگویی و دشمن دروغگویی، دارای سعه صدر، دوستدار عدالت، شجاع و دارای اراده قوی، و

تربیت یافته بر اساس قانون و فطرت خویش (فارابی، ۱۹۹۱). ویژگی‌های اکتسابی معلم از نظر فارابی شامل این موارد است: حکیم و دانا باشد، از تعقل تام برخوردار باشد، حافظ شریعت و دین باشد، قدرت استنباط و نتیجه‌گیری داشته باشد، از تخیل درست بهره‌مند باشد، سلامت بدنی داشته باشد (فارابی، ۱۹۷۱).

فارابی برای شاگرد نیز شرایطی در نظر گرفته است. وی در کتاب *تحصیل السعادة* خاطر نشان می‌کند که کسی که می‌خواهد در علوم نظری صاحب‌نظر شود باید بر حسب فطرت خویش استعداد فراگیری علوم نظری را داشته و دارای ویژگی‌های زیر باشد: نسبت به امور ذاتی سرعت فهم بالایی داشته باشد، امری را که یاد گرفته به خاطر بسپارد، دوستدار راستگویی و عدالت باشد، از سعه صدر برخوردار باشد، پرهیزگار باشد، همت و پشتکار داشته باشد، براساس قوانین و عاداتی که مطابق فطرت باشد تربیت شود، به آرا و عقاید خود ایمان داشته باشد، به فضایل معتقد باشد (فارابی، ۱۴۰۳ق).

به نظر فارابی شاگرد باید به درک نایل آید، او باید به تحصیل علاقه‌مند باشد و در این کار جدیت و پشتکار داشته باشد و در این راه به مطالعه اندیشه‌های گذشتگان بپردازد و آنها را نقد و بررسی کند تا به اجتهاد برسد (فارابی، ۱۳۷۷). به طور کلی فارابی شاگرد را به فردی باشعور و اراده، آزاد، متفکر، دارای زمینه‌های فردی متفاوت، علاقه‌مند به یادگیری، علاقه‌مند به معلم و دارای برنامه و روش برای رسیدن به هدف تربیتی خویش می‌داند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

اندیشه‌ها، آثار و نفوذ فکری فارابی به اندازه‌ای وسیع و جامع است که محققان و اندیشمندان مختلف را تشویق می‌کند تا در زمینه‌های تخصصی خود به سراغ وی بروند و در افکارش به مطالعه بپردازند. در مقاله حاضر از منظر روش‌شناسی، به نظریه شناخت فارابی ورود شده و سپس ابعاد تربیتی آن، با تأکید بر برنامه درسی فارابی مورد احصاء قرار گرفته است.

فارابی با کمک منطق توانسته است در فعالیت‌های پژوهشی و علمی خود، روشمند عمل کند و نظامی از اندیشه را بر این اساس باقی بگذارد که پیش از او در اندیشه اسلامی وجود نداشته است. وی با استفاده از همین روش‌شناسی دقیق و

مشخص خود، به سراغ معرفت‌شناسی رفته و توانسته است نظام‌های معرفتی موجود را با اندیشه اسلامی به صورت ماهرانه تلفیق کند و صاحب نظریه ابداعی در این زمینه شود. نکته بسیار مهم اینکه وی موفق شده معرفت‌شناسی را به هستی‌شناسی پیوند بزند و جریان کسب معرفت را در یک نگاه غایت‌گرایانه، به مبدأ هستی (خداوند) برساند.

با نظر به روشمندی و نیز نگاه معرفت‌شناسانه خاص فارابی، وی به احصاء و طبقه‌بندی علوم مختلف پرداخته که بر این اساس، در این مقاله نام «برنامه درسی» به خود گرفته است. برنامه درسی فارابی فقط مجموعه‌ای از علوم نیست که به دنبال هم آمده باشد بلکه این برنامه هدفمند، جامع و دارای روش است. به‌علاوه اینکه، این برنامه دقیقاً در بستر اندیشه اسلامی شکل گرفته و فارابی آن را بومی کرده است.

با توجه به مراتب فوق، لازم است به یک نکته مهم تربیتی و چند پیشنهاد در برنامه درسی اشاره شود: نکته موردنظر آنکه، در شرایط حاضر که اندیشه‌های فیلسوفان و مربیان غیرایرانی - اسلامی به‌وفور مورد مطالعه قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود بر اساس آن اندیشه‌ها، راهکارهایی برای نظام آموزشی کشور (در ابعاد مختلف) ارائه شود، چرا کمتر به بررسی اندیشه‌های فلاسفه، اندیشمندان و مربیان بزرگ اسلامی و ایرانی پرداخته می‌شود؟ تا آنجایی که ممکن است این احساس به وجود می‌آید که در بستر عالم اسلامی مگر اندیشمندان بزرگی وجود داشته و اگر هم بوده مگر می‌توان از اندیشه‌های آنان برای حل مشکلات نظام آموزشی ما استفاده کرد؟ اکنون که بحث بازاندیشی در رشته‌ها و برنامه‌های دانشگاهی (به ویژه در علوم انسانی) مطرح شده است، بیش از هر زمانی ضرورت مطالعات عمیق و علمی در اندیشه‌های بزرگان اندیشه اسلامی و ایرانی احساس می‌شود. در پایان، بر اساس آنچه در این مقاله «برنامه درسی فارابی» نام نهاده شد، چند پیشنهاد ارائه می‌شود:

- فارابی دروازه ورود به علوم مختلف را یادگیری زبان‌های علمی آن علوم می‌داند، پس به برنامه‌ریزان درسی توصیه می‌شود نسبت به تدوین و اجرای برنامه‌های درسی زبان به ویژه زبان‌های علمی روز دنیا برای دانش‌آموزان دوره‌های مختلف اهتمام بیشتری داشته باشند. این امر در برقراری ارتباطات فرهنگی نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است.

- یکی از کمبودهای برنامه‌های درسی در نظام آموزشی کشور (چه در دوره متوسطه و چه در دانشگاه) آن است که دانش‌آموزان و دانشجویان ما (به غیر از رشته‌های علوم انسانی در دوره متوسطه و برخی رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه) درس منطق را نمی‌خوانند. همان‌گونه که فارابی می‌گوید منطق ابزار درست اندیشیدن است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود نسبت به تدریس موضوعات مرتبط با منطق به همه دانش‌آموزان و دانشجویان اهتمام بیشتری صورت گیرد. اهمیت منطق آنگاه بیشتر می‌شود که در رشته‌های علوم پایه و کامپیوتر محاسبات و فرایندها به شدت متأثر از این حوزه از دانش (منطق) است.

- ریاضیات، برای فارابی (متأثر از استادش افلاطون) اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، درسی که در نظام آموزشی ما (به ویژه در رشته‌های علوم انسانی) مورد توجه جدی واقع نمی‌شود. لازم است دست‌اندرکاران نظام برنامه‌ریزی نسبت به آموزش ریاضیات در مدارس و دانشگاه‌ها اهتمام بیشتری داشته باشند. این موضوع از دو جهت مهم است، یکی از جهت یادگیری ریاضیات به عنوان یکی از علومی که نظام‌های آموزشی دنیا اهمیت زیادی به آن قائل هستند و در مسابقات بین‌المللی نیز به عنوان یک درس مهم به حساب می‌آید، و دیگری از جهت نقش ریاضیات در یادگیری سایر علوم مانند علوم تجربی، هنر و فلسفه.

- فارابی مجموعه‌ای از علوم را پیشنهاد کرده است تا طالبان علم آنها را بخوانند. بر این اساس، مسئله این است که آیا دانش‌آموزان و دانشجویان ما در شرایط حاضر که علوم و رشته‌ها تخصصی شده است نیز باید همه این علوم را بخوانند؟ مثلاً برای یک دانشجوی پزشکی، خواندن علم مدنی و سیاست چه ارزشی دارد؟ البته پیشنهاد این نیست که همه طالبان علم، همه علوم را به صورت تخصصی بخوانند اما یکی از کمبودهای نظام آموزشی (برنامه درسی) ما آن است که دانش‌آموزان و دانشجویان، گاهی حداقل اطلاعات را درباره علوم هم جوار خود ندارند و صرفاً در یک حوزه بسیار محدود پیش رفته‌اند. مثلاً به دانشجویان علوم پایه تا چه اندازه تاریخ کشور خودشان آموزش داده شده است؟ یا به دانشجویان علوم انسانی تا چه حد اصول اولیه پزشکی و مراقبت از خود تدریس شده است؟ بنابراین، دیدگاه‌های حکیمان مسلمان (در اینجا فارابی) در خصوص آموزش علوم، می‌تواند در کاهش این کمبود موثر باشد، همان‌گونه که اطلاق اصطلاح «حکیم» به آن بزرگان، حاکی از تسلط آنان به همه علوم عصر خویش بوده است.

منابع

- افلاطون (۱۳۳۵)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آل یاسین، جعفر (۱۹۸۰)، فیلسوفان راندان: اسکندری و الفارابی، بیروت: دارالاندلس.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۷)، فارابی موسس فلسفه اسلامی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- العاتی، ابراهیم (۱۹۹۸)، الانسان فی فلسفة الفارابی، بیروت: دارالنبوغ.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۱)، تعلیقات، تحقیق جعفر آل یاسین، تهران: انتشارات حکمت.
- _____ (۱۳۷۵)، موسیقی کبیر، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۷)، الالفاظ المستعملة فی المنطق، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران: انتشارات سروش .
- _____ (۱۳۸۹)، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۴۰۳)، تحصیل السعادة، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت: دارالاندلس.
- _____ (۱۹۰۷)، رساله فی المعانی العقل، تحقیق محمدامین الخانجی، قاهره: مطبعة السعادة.
- _____ (۱۹۶۴)، السیاسة المدنیة، تحقیق فوزی متری بخار، بیروت: مطبعة الكاثو لیکیه.
- _____ (۱۹۷۱)، فصول منتزعه، تحقیق فوزی متری بخار، بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۸۷)، رسالة التنبيه على السبيل السعادة، تحقیق سبحان خلیفاه، عمان: كلية الادب، قسم الفلسفة الجامعة الاردنیة.
- _____ (۱۹۹۰)، كتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۹۱)، آراء اهل المدينة الفاضلة، تحقیق الیبد نصری نادر، بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۹۶)، فصوص الحکم، تحقیق محمدامین الخانجی، مصر: مطبعة السعادة.

کوربن، هانری (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: انتشارات کویر.

گوتک، جرال‌دال (۱۳۸۰)، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک‌سرشت، تهران: انتشارات سمت.

مدکور، ابراهیم (۱۳۶۲)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، *اندیشه سیاسی فارابی*، قم: انتشارات بوستان کتاب قم.
 میرزامحمدی، محمدحسن (۱۳۸۲)، «بررسی مقایسه‌ای اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه افلاطون و فارابی»، *نشریه روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران*، س ۳۲، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۲۰۱-۲۲۵.

_____ (۱۳۸۳)، «مقایسه اندیشه‌های فلسفی افلاطون و فارابی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س ۴۷، ش ۱۹۱، ص ۵۵-۷۵.

_____ (۱۳۸۴)، *فارابی و تعلیم و تربیت*، تهران: انتشارات سیطرون.
 ناظرزاده کرمانی، فرناز (۱۳۷۶)، *فلسفه سیاسی فارابی*، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.
 نصر، سیدحسین (۱۳۵۴)، *چرا فارابی را معلم ثانی خوانده‌اند؟* در ابونصر فارابی (مجموعه مقالات)، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

Al-Talbi. A(1997), *Al-Farabi: Thinkers on Education*, Editor 2.Morsy, Paris: unesco publishing/ oxford and IBH, Volume 1, PP. 353-372

Nasr. S.H & Leaman. O (1996) *History of Islamic Philosophy*, in Rutledge History of World Philosophy, Volume/, Chapter 12 (Al-Farabi), PP.182-198

Netton. I.R (1992) *Farabi and His School*, London: Rutledge and kegon Paul.